

هو الله

ط

جناب آقا سید اسدالله علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الله

ای سرگشته دشت و صحراء محبت الله اگرچه تبریز تبخیز بود و اردبیل از باده بلایا و محن جامی لبریز آذربایجان زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسیری در دست عوانان سیه جان الحمد لله چون به طهران رسیدید از ظلم و عدوان رهیدید و در دار الأمان منزل و مأوی گزیدید در پناه شخص خطیری مسکن نمودید و در مهمانخانه امیری وطن کردید که ملجأ فقرا است و پناه ضعفا حصن حصین خائفان است و کھف متین مضطربان فریادرس مظلومان است و حامی مطلق ستمدیدگان از نسائم گلشن عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهدۀ آیات باهرات جلیل اکبر بصری منور در ساحت نیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بود و بعدالت و انصاف و مروّت موصوف

آمدیم ایشاه اینجا ما فتق

ای تو مهمان دار سگان افق

از خلق و خوی و احوال دلجوی و گشایش روی آنحضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح اهل نفاق شد زبان بشکرانه گشا و در گلستان محامد و نعوت الهیه چون طیور حدائق ملکوت آغاز نغمه و ترانه نما در جمیع اعصار و قرون علماء سوء موجود و منشأ فساد و طغیان اهل عناد بودند این است که در قرآن میفرماید و اضله الله علی علم و در آیه ثانیه میفرماید فرحوا بما عندهم من العلم و در حدیث میفرماید فقهاء ذلک الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم ظهرت الفتنة و اليهم تعود شیخ بهائی میگوید

علم نبود جز که علم عاشقی

مابقی تلبیس ابلیس شقی

ملای رومی گفته

ور نه این زاغان دغل افروختند

بانگ بازان سپید آموختند

بانگ هدهد گر پیاموزد قطا

راز هدهد کو و پیغام سبا

باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پرند و پرنیان کوشک و اطاق در آنجا هر دمی زخمی شدید و در اینجا در هر نفسی مرهمی جدید در آنجا مشقت و زحمت بی پایان در اینجا مروّت و مرحمت بی کران در آنجا زحمت اغلال و زنجیر در اینجا حلاوت شهد و شکر و شیر در آنجا سبّ و دشنام در اینجا نقل و لوزینج و بادام فردوسی میگوید

اگر بگذری سوی انگشت گر

از او جز سیاهی نه بینی اثر

بعنبرفروشان اگر بگذری

شود جامه تو همه عنبری

خوب سیاحت و سیری است گاهی مهمان در مدارسی و دادرسی نیافتی و گاهی گوشه‌نشین صومعه و خانقاهی و پناهی
نجستی گاهی چون صهبا در خمخانه مستوری پرده‌نشینی و گهی چون گل رسوای کوی و بازار و با یار و اغیار هم‌نشینی گهی
در ظلمتکده زندان قرین مجرمینی و گهی در بارگاه عنایت و خوابگاه راحت سر بیالین پرنیان هند و چین دمی امیر سلاسل و
زنجیری و زمانی امیر کشور آسایش و نعمت بی‌نظیر دیگر تماشا و سیری در این عالم اعظم از این نه این سیر اجسام است از
خدا میطلبم که سیر روحانی میسر گردد و بتفرجگاه الهی پی‌بری در این وقت زندان حکم ایوان یابد و زحمت زنجیر و حدّت
شمشیر حلاوت شهد روضه رضوان بخشد اسیری امیری گردد و مردگی زندگی شود زخم مرهم شود و زهر داروی اعظم گردد
ذلّت عزّت سرمدیه شود و زحمت رحمت ابدیه گردد و سالک گهی چون خلیل در آتش چهره برافروزد و گهی چون یحیی
خون خویش سیل سازد گهی چون یوسف چاه و زندان جوید و گهی چون آفتاب حقیقت فلک شهادت حسین مظلوم روح
الوجود له الفداء سینه را هدف سهام و سنان سازد

زنده‌دل باید در این ره صدهزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

باری علی‌العجاله تو خوش‌بخت بودی چه که در ظلّ این شخص خطیر افتادی و ابن ابهر در سایه امیرکبیر آن حبس و زندان
دید تو قصر و ایوان یافتی آن زجر شدید دید تو اجر مزید آن تلخی قهر یافت تو حلاوت لطف و مهر او بتاریکی چاه راه یافت
تو باوج ماه

خون دل و جام می هر یک بکسی دادند

در دائرة قسمت اوضاع چنین باشد

خلاصه از الطاف خفیه پروردگار امیدواریم که همیشه بر مسند عزّت مستقرّ و بر صدر جلال مقرّر یابند و در صون حمایت الهیه
محفوظ و مصون مانند و بمنت‌های آمال مقرون گردند و السلام علی من اتبع الهدی ع